جلسه 387

شنبه 09/08/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در صلاة در مکان مغصوب بود. عرض کردیم به نظر ما اگر مهری که بر آن نماز می خواند و فرشی که زیر پای او هست مباح باشد، غصبی بودن زمین و یا فضاء موجب بطلان نماز این شخص نمی شود.

این مطلب را ما در تعلیقه مرحوم آقای صدر بر منهاج الصالحین 1/196 پیدا کردیم که ایشان هم همینطور فتوی داده اند. تعبیر این است که: فرشَ موضع السجود منها فتصح الصلاة حینئذ حتی ولو کان الفضاء مغصوبا.

بحب در این بود که حالا اگر ترکیب بین صلاة وغصب اتحادی بود، مثل اینکه خود مهر غصبی باشد. نسبت به عالم عامد و جاهل مقصر یا ناسی مقصر عرض کردیم چون عبادت است و عبادت نباشد مبغوض باشد، صلاة اینها باطل می شود.

اما مرحوم نائینی یک مطلبی دارد که البته این را مرحوم آقای خوئی نقل کرده در فقه. وآن مطلب این است که فرموده: اگر ترکیب بین واجب وحرام ترکیب اتحادی باشد، مثل وضوء با ماء مغصوب که ترکیبش با غصب اتحادی است. این وضوء بعینه مصداق غصب است. ایشان فرموده است: بطلان عمل دائر مدار فعلیت حرمت نیست، فضلا از اینکه دائر مدار تنجز حرمت باشد. اگر کسی جاهل قاصر هم بود چون این عمل حرام و مبغوض است فلایصلح أن یکون مقربا. ولو خود این جاهل قاصر قبح فاعلی ندارد، اما قبح فعلی دارد و فعلش حرام است. وحتی اگر ناسی بود یا مضطر و مکره بود بر غصب، باز می گوئیم عملش باطل است، چونکه اکراه و اضطرار ونسیان رفع می کند حرمت را، اما ملاک را که رفع نمی کند، مفسده فعل که از بین نمی رود. این فعل وقتی شد فعل مفسده دار، طبعا دیگر نمی شود مقرب الی المولی باشد.

بنده شاهدی عرض کنم برای فرمایش مرحوم نائینی، آن شاهد این است که: کسی که شما را اکراه کند بر غصب مال غیر، آیا او مرتکب حرام شده است یا نه؟ قطعا مرتکب حرام شده است، چون اکراه بر حرام است.

و در نسیان هم می گویند اگر کسی ناسی بود که این آب نجس است، اگر به او این آب نجس را تقدیم کنید تا او بخورد، فعل شما حرام است چون تسبیب است الی الحرام، با اینکه مهمان ناسی است. حرام فعلی نیست که او شرب ماء نجس بکند، ولکن مبغوض هست، ذومفسده هست. ولذا تسبیب شما میزبان نسبت به شرب ماء نجس توسط این مهمان ناسی حرام است. این نشان می دهد که فعل صادر از مکره و ناسی مفسده دارد. خود حدیث رفع چون ملاکش امتنان است، فرموده اند معلوم می شود مقتضی و ملاک برای حرمت هست ولی می گویند امتنانا ما حرمت این فعل را از ناسی یا مکره یا مضطر برداشتیم. رفع عن امتی.

ولذا ایشان می فرماید در صلاة وغصب ما ترکیب را انضمامی می دانیم که می گوئیم نماز صحیح است از غیر عالم عامد و جاهل مقصر. والا اگر ترکیب اتحادی بود ما حکم به بطلان می کردیم.

این مؤیدی که عرض کردیم که خود حدیث رفع لسان وسیاقش امتنان است و این کاشف از ملاک است. معنا ندارد مولایی که تشنه نیست بگوید رفعت عنک الاتیان بالماء. اصلا آوردن آب الان ملاک ندارد که تو امتنان می کنی که امتنّ علیک فلا اوجب علیک الاتیان بالماء معنا ندارد.

مرحوم آقای خوئی در جواب فرموده است: ما قبول داریم که مفسده هست، مبغوضیت هست، اما تمام مشکل ما در بحث اجتماع امر ونهی ناشی است از فعلیت حرمت غصب مثلا. وقتی حرمت رفع شد مشکل هم برطرف می شود، چون امکان ترخیص در تطبیق فراهم می شود. توضأ بالماء، ترخیص در تطبیق پیدا می کند بر این وضوء به ماء مغصوب. مفسده دارد داشته باشد، چه اهمیتی دارد. مهم این است که اطلاق امر مانع ندارد. مانع اطلاق امر این بود که نهی جلو ترخیص در تطبیق را می گرفت. مولا وقتی می گفت حرام است این غصب، دیگر نمی توانست بگوید مرخصی در این وضوء با این آب. نهی ساقط شد، مانع برطرف شد. مفسده دارد این غصب داشته باشد، مهم این است که مصلحت وضوء هم دارد.

اقول: این فرمایش آقای خوئی انصافا ناتمام است. برای اینکه خود آقای خوئی در ناسی ای که خودش غاصب است ملتزم شد به بطلان عمل با اینکه نهی ساقط است از ناسی. چرا؟ فرمود برای اینکه چون این ناسی خودش غاصب است عملش مبغوض است ومبعد از مولا است فلایصلح للمقربیة. اگر بنا است تمام مشکل از ناحیه فعلیت نهی باشد خب ناسی ولو مقصر است نهیش فعلی نیست. نهیش ساقط است به اعتراف خود مرحوم آقای خوئی.

وحل مطلب این است که وقتی فعل مبغوض است، فعل مبغوض مقرب نیست، همانطور که مرحوم نائینی فرمود، ولو نهی نداشته باشد. نمی شود فعل مبغوض محبوب مولا باشد و مقرب الی المولی باشد.

پس این جواب آقای خوئی ره از مرحوم نائینی ناتمام است.

ما عرضمان به مرحوم نائینی این است که: این غصبی که توسط ناسی یا مکره انجام می شد، (حالا فرض اکراه را بگوئیم که خیلی روشنتر است) دو حیث دارد: یک حیث صدور از این مکرَه، و یک حیث تسبیب مکرِه به انجام آن. آنی که مبغوض مولا است حیث تسبیب مکرِه است به انجام آن. اما حیث صدور این فعل از این مکرَه مبغوض نیست. بله مفسده غصب باقی است، مفسده مشکل ایجاد نمی کند. خب مفسده دارد این غصب ولکن مصلحت صلاة یا وضوء را استیفاء می کند وطبعا مسقط امر است. مفسده داشتن این غصب مشکل ایجاد نکرد. اگر این غصب که منطبق است بر وضوء به ماء مغصوب مثلا یا صلاة در مکان مغصوب، اگر این غصب مبغوض فعلی بود، بله نمی توانست محبوب باشد. اما مفسده دارد. چون مفسده دارد اکراه مکرِه می شود حرام، اما صدور این فعل از این مکرَه یا ناسی مبغوض نیست. یک مفسده ای دارد ودر کنارش مصلحت عبادت هم دارد.

پس به نظر ما این فرمایش مرحوم نائینی مشکل ایجاد نمی کند.

یک مطلب باقی مانده عرض کنم: همانطور که مرحوم آقای حکیم ومرحوم آقای خوئی وآقای سیستانی در منهاج الصالحین دارند مشکل در صلاة فی المکان المغصوب بخاطر نهی از غصب نیست. بلکه اگر تجری هم بود، إذا اعتقد کون المکان مغصوبا فصلی فیه بطلت صلاته وإن انکشف الخلاف. ملاک این است که اگر این فعل مبغوض ومبعد عن المولی بود لایصلح للمقربیة.

پس درست است که بحث ما در صلاة در مکان مغصوب بود، اما این را بدانید آن مشکلی که هست بخاطر این است که این فعل اگر قبیحا صادر بشود در موارد تنجز غصب، این نماز مشکل پیدا می کند.

البته مرحوم آقای خوئی معتقد است که نهی از غصب هم ولو منجز نباشد او هم تولید اشکال می کند. که ما او را نپذیرفتیم، ما معتقدیم اگر نهی منجز نبود ولو در ترکیب اتحادی ما را دچار مشکل نمی کند. و لذا وضوء به ماء مغصوب را که بحث خواهیم کرد به نظر ما صحیح است در حال جهل قصوری، در حالی که بزرگانی مثل مرحوم آقای خوئی معتقدند باطل است که انشاءالله الان این را دنبال می کنیم. هذا تمام الکلام فی الفرع الثانی.

فرع ثالث: عبارت است از وضوء به ماء مغصوب. که حکم این فرع هم با مطالب قبل واضح شد. وضوء به ماء مغصوب متحد است با غصب. برخلاف صلاة فی المکان المغصوب. همین شستن وجه هست که تصرف در ماء غیر است بدون اذنش. ولذا وضوء به ماء مغصوب در حال علم و عمد ودر حال جهل تقصیری باطل است.

اما در حال جهل قصوری چون ما اجتماع امر ونهی را جائز می دانیم این وضوء به ماء مغصوب در حال جهل قصوری صحیح خواهد بود و مشکلی ایجاد نمی کند. مضافا به اینکه اگر قائل به امتناع اجتماع امر ونهی می شدیم باز راهی برای تصحیح وضوء در حال جهل قصوری بود. وآن راه این است که: وضوء شرط نماز است نه جزء نماز. چه جور در ستر به ساتر مغصوب شرط بودن ستر مشکل گشا بود، می گفتیم نهی از ذات شرط جمع می شود با ترخیص در اتیان مشروط در این حال. نهی از شرط با ترخیص در اتیان به صلاة مثلا در حال ستر به ساتر مغصوب جمع می شد. لاتتستر بهذا الساتر المغصوب ولکن لو تسترت به فلابأس أن تصلی فی هذا الحال. آنی که متعلق امر است تقید المشروط است بالشرط، وآنی که متعلق نهی است ذات شرط است.

جالب این است که این مطلب را ما اول فکر می کردیم بزرگان متقدمین ندارند، ولی هم صاحب جواهر این مطلب را دارد، هم مرحوم نراقی در مستند الشیعه دارد. وجالب این است که مرحوم آقای خوئی هم در بحث استدلالی تأکید دارد بر این مطلب.

حالا که اینطور شد، وضوء هم شرط است، منتهی شرط تعبدی است یعنی قصد قربت در او لازم است. بیشتر از اینکه نیست. امر که نمی خواهد. وضوء بگیر برای خدا ولو امر نفسی ندارد. تیمم کن برای خدا ولو مشهور معتقدند که تیمم امر نفسی ندارد. قصد قربت هم که در مورد جاهل قاصر متمشی می شود. برفرض اجتماع امر ونهی ممتنع باشد، ولکن ما نیاز نداریم به امر به وضوء تعبدی. وضوء شرط فی الصلاة ولیس جزءا. قصد قربت می خواهد چون شرط تعبدی است، بسیار خوب، قصد قربت هم از جاهل قاصر مسلم متمشی می شود.

پس این بحث به نظر ما مشکلی ندارد.

یک مطلبی را آقای سیستانی دارند. وآن این است که فرموده اند وضوء جاهل مقصر هم اگر با آب مغصوب وضوء بگیرد صحیح است. اما در تستر به ساتر مغصوب عن جهل تقصیری احتیاط کرده اند. در صلاة در مکان مغصوب عن جهل تقصیر احتیاط کرده اند. ما الفرق فی ذلک؟

ایشان فرموده اند: فرق است بین متعلق امر و بین موضوع یک حکم وضعی. متعلق امر - که لابد ایشان ستر را هم متعلق امر می دانند، یا سجود را متعلق امر می دانند که سجود حتما همینطور است- آنجا اگر شخصی جاهل مقصر بود این متعلق امر را علی وجه المبغوضیة اتیان می کند، تستر به ساتر مغصوب، سجود در مکان مغصوب. مشکل پیدا می کند، لایصلح للمقربیة.

اما وضوء متعلق امر نیست، موضوع حکم وضعی است به طهارت. الوضوء طهور أی سبب للطهارة. کما اینکه غسل المتنجس بالماء سبب للطهارة. خب چه جور اگر کسی با آب مغصوب بدن خودش را تطهیر کند کافی است، اطلاق غسل المتنجس بالماء سبب للطهارة شاملش می شود. اصلا بحث اجتماع امر ونهی نیست، امری در کار نیست، حکم وضعی است موضوع آن غسل متنجس است بالماء که منطبق است بر این غسل ولو به ماء مغصوب باشد. اینجا هم فرموده اند الوضوء بالماء سبب للطهارة. این حکم وضعی است، موضوعش الوضوء بالماء است شامل وضوء به آب مغصوب هم می شود. اصلا از بحث اجتماع امر ونهی خارج است، حکم وضعی است، موضوعی دارد، ولو موضوع این حکم وضعی منطبق باشد با یک حرام. مهم نیست. اجتماع امر ونهی بحث دارد، اما اجتماع حکم وضعی با نهی تکلیفی که مشکل ندارد. نهی تکلیفی از موضوع یک حکم وضعی، اینکه مشکلی ندارد.

اما اگر عالم عامد باشد چرا وضوء به ماء مغصوبش اشکال دارد و باطل است؟ چون عالم عامد قصد قربت نمی تواند بکند. اما جاهل مقصر که قصد قربت می تواند بکند. پس قصد قربت که می تواند بکند جاهل مقصر. وضوئش هم به ماء مغصوب متعلق امر نمی خواهد باشد. موضوع است برای یک حکم وضعی به نام طهارت. پس مشکل حل می شود.

اقول: این فرمایش ایشان ناتمام است. چرا؟ برای اینکه این مطلب را اگر یک شخصی می گفت که اجتماع امر ونهی را ممتنع می دانست و این فرق را می گذاشت، کان له وجه، که شما چرا فرق می گذارید بین صلاة فی الساتر المغصوب عن جهل تقصیری وبین وضوء به ماء مغصوب عن جهل تقصیری. بگوید ما اجتماع امر ونهی را ممتنع می دانیم و صلاة مع الساتر المغصوب مشکل اجتماع امر ونهی دارد. اما ایشان که اجتماع امر ونهی را جائز می داند. چه متعلق امر باشد چه موضوع حکم وضعی باشد، چه فرقی می کند. مشکل از ناحیه اجتماع امر ونهی که برای ایشان مطرح نیست.

ومشکل جاهل مقصر بحث امتناع اجتماع امر ونهی نیست. ما هم که جوازی هستیم جاهل مقصر را می گوئیم عملش مبغوض است فلایصلح أن یکون مقربا. نه فقط ما، بلکه بزرگانی مثل آقای بروجردی و حضرت امام قائل به جواز اجتماع امر ونهی هستند ولکن می گویند جاهل مقصر عمله مبغوض ومبعد عن المولی فلایصلح أن یکون مقربا. خب وضوء به ماء مغصوب توسط جاهل قاصر این مصداق یک عملی است که مبغوض ومبعد از مولا است. آقا قصد قربت می کند به چه درد می خورد؟ عملش مبغوض ومبعد است. در عبادت ما معتبر می دانیم یکی قصد قربت را که حسن فاعلی است و دوم صلاحیت عمل را للمقربیة که حسن فعلی است. خب جاهل مقصر قصد قربت می کند چون جاهل است، ولکن عملش مبعد است و مبغوض است. ولذا تفصیل ایشان وجهی ندارد. وضوء به ماء مغصوب عن جهل تقصیری باطل است. ترتب هم معنا ندارد، این عمل واحد است ترکیب اتحادی است، این عمل واحد مبغوض است فلایصلح أن یکون مقربا.

بله اگر جاهل قاصر بود مشکل به نظر ما حل است، چون قائل به جواز اجتماع امر ونهی هستیم. اگر ناسی بود یا مکره یا مضطر بود که اصلا مشکلی نخواهیم داشت. چون نهی ساقط می شود و اطلاق امر نسبت به این فرد بلااشکال خواهد بود بنا بر نظر مشهور که معتقدند در موارد نسیان نهی ساقط است.

بله کسانی مثل آقای صدر که می گویند ناسی تکلیف دارد. اینها در وضوء به ماء مغصوب در حال نسیان هم اشکال کرده اند.

این را عرض کنم: مرحوم آقای صدر امتناعی نیست قائل به جواز اجتماع امر ونهی است، ولی در غصب ایشان یک نظریه ای دارد کما اشرنا الیه سابقا. ایشان معتقد است اصلا غصب بعنوانه حرام نیست. حرام عناوین تفصیلی هستند، مثل شرب ماء غیر، غسل وجه به ماء غیر، کون فی ارض الغیر. لاتدخلوا بیوتا غیر بیوتکم. اصلا خود عنوان دخول در دار غیر بغیر اذنه حرام است. وقتی اینجور شد دیگر از بحث ما خارج می شود، چون متعلق نهی می شود غسل وجه به ماء غیر، متعلق نهی هم که اغسلوا وجوهکم است، می شود اجتماع امر ونهی فی شیء واحد بعنوان واحد. خب معلوم است، همه قائل به امتناع هستند در اینجا. ولذا ایشان با اینکه اجتماعی است اما در مثال وضوء به ماء مغصوب می گوید وضوء باطل است ولو فی حال الجهل والنسیان علی الاحوط.

اقول: ما قبلا جواب دادیم که این فرمایش ایشان خلاف ظاهر است. در معتبره اسدی است که: لا یحل لأحد أن یتصرف فی مال غیره بدون اذنه. موثقه سماعه هم فرمود: لا یحل مال امرئ مسلم الا بطیبة نفسه. خب ظاهرش این است که عنوان تصرف در مال مسلم بدون اذن او متعلق حرمت است. چرا از این ظهور رفع ید کنیم. چرا عنوان تصرف در مال غیر و عنوان غصب را عنوان مشیر بگیریم؟ خلاف ظاهر عناوین است در اینکه خودشان موضوع هستند برای حکم شرعی نه اینکه عنوان مشیر باشند.

ولذا این فرع سوم هم به نظر ما مشکلی ندارد.

البته یک فرعی هم اینجا مطرح می شود که: اگر کسی بعد از ریختن آب به دستش فهمید که این آب غصبی بوده است، آیا مجاز است که با این آب ادامه بدهد شستن دست را و با این آب مسح بکشد سر و پایش را یا نه؟ این یک فرعی است که بحث فقهی دارد که این آب در دست هنوز مال غیر است و تصرف در مال غیر با مسح کشیدن با آن حلال است یا حرام. والحمد لله رب العالمین.